

ویتگنشتاین در برابر جی. ای. مور

بررسی مقایسه‌ای میان ویتگنشتاین و جی. ای. مور در باب دو مفهوم «معرفت و یقین»

محمد سعید عبداللّهی^۱

محمد علی عبداللّهی^۲

چکیده

امروزه گرچه مباحث مربوط به معرفت گسترده‌ای و وسیع و ابعادی گوناگون یافته، اما پرسش از امکان معرفت و یقین، همچنان نقطه‌ی آغاز بحث‌های معرفت‌شناسانه است. ویتگنشتاین و مور دو فیلسوف جریان ساز قرن بیستم‌اند که در موقفی مهم در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. مور تنها فیلسوفی است که ویتگنشتاین در کتاب «در باب یقین» از او یاد می‌کند و در واقع، این دیدگاه مور در باب معرفت بود که دست مایه‌ی فیلسوف اتریشی برای بحث‌های بیشتر پیرامون معرفت و یقین قرار می‌گیرد. مور به سراغ چالشی سنتی رفته و در پاسخ به مسئله‌ی امکان معرفت و مشکل شکاکیت، ادعا می‌کند حقایقی وجود دارند که به آنها معرفت داریم. او فهرستی بلند بالا از گزاره‌هایی بر می‌شمارد که معرفت بدان‌ها یقینی‌اند. برخورد ویتگنشتاین با این ادعا سوبه‌ای سلبی و سوبه‌ای ایجابی دارد. به باور ویتگنشتاین گزاره‌های مور مانند «اینجا دستی وجود دارد»، به هیچ‌رو نمونه‌های درستی برای «معرفت» یا «دانستن» نیستند. مور کلمه‌ی «معرفت» و «دانستن» را صحیح و با توجه به قیدها و شروط لازم به کار نمی‌برد. میان معرفت و یقین تمایز وجود دارد و آنچه یقینی است با آنچه دانستی است تفاوت دارد. معرفت و یقین به مقولات مختلفی تعلق دارند. از سوی دیگر ویتگنشتاین با مور در نسبت دادن نقشی متفاوت به گزاره‌های یاد شده در نظام معرفتی، هم‌عقیده است. نقد ویتگنشتاین به مور به هیچ‌رو جایگاه معرفت‌شناختی گزاره‌های مور را تضعیف نمی‌کند، بلکه برای این دست گزاره‌ها جایگاه و پایگاهی اساسی‌تر قائل است. در این مقاله نخست به دنبال روشن ساختن محل نزاع و نحوه‌ی این رویارویی بوده و در ادامه از رهگذر چگونگی پاسخ ویتگنشتاین به مور، مواجهه‌ی هر کدام از این دو فیلسوف با پرسش از امکان معرفت، یقین و مواجهه با شکاکان را کاویده و با عیار نقد می‌سنجیم.

کلید واژه‌ها: ویتگنشتاین، مور، معرفت، یقین، گزاره‌های لولایی

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم

۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تهران، دانشکده گان فارابی، قم ایران (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت مقاله؛ ۱۴۰۲/۱۰/۱۷ تاریخ پذیرش مقاله؛ ۱۴۰۳/۲/۱۷

م.سعید.عبداللّهی@ut.ac.ir

abdollahi@ut.ac.ir

مقدمه

همواره یکی از تلاش‌های بنیادین معرفت‌شناسان در طول تاریخ این بوده است که معنای معرفت را مشخص کرده، ربط و نسبت آن با یقین را روشن سازند و همچنین محدوده دستیابی به معرفت را مشخص کنند. «یقین» معنای ژرف و بی‌اندازه پر بسامدی است که با نگاهی به سیر تاریخی آن از یونان باستان تا دوره معاصر در می‌یابیم تا چه اندازه سیر پر افت و خیزی را پیموده است. تلاش برای فراچنگ آوردن یقین، نقشی اساسی در تاریخ فلسفه داشته است. پاره‌ای از فیلسوفان آنگونه یقینی را که ارمغان معرفت ریاضی است، هدف قرار داده و بر این باورند که فلسفه نیز باید چنین مسیری را دنبال کند. افلاطون در جمهوری می‌گوید هندسه که رهاوردش یقینی ریاضیاتی است، روح را به سوی حقیقت می‌کشاند به سمت بالا و تعالی سوق می‌دهد (Reed, 2022). دکارت نیز گمان می‌کرد روش فلسفی‌ای که به شکل ریاضی پیش می‌رود و همه چیز را دقیقاً برشمرده و مرتب می‌سازد، «دربردارنده هر آن چیزی است که به قواعد ریاضیات، یقین می‌بخشد» (Descartes, 1985, p.121). دیگر فیلسوفان نیز شیوه‌های گوناگونی برای چگونگی فهم بهتر یقین به کار برده‌اند. برای نمونه، ارسطو و آکویناس تبیین علمی را برای یقین ضروری می‌دانند، حال آنکه غزالی معتقد بود یقین، برخاسته از عملی مذهبی است. برای بسیاری از تجربه‌گرایان، یقین در رابطه با مسائل تجربی را باید در باورهای اساسی یافت که در برخی از جنبه‌های اساسی تجربه ادراکی استوار است. یقین نیز چون معرفت آن اندازه دشوار است که تعریف‌اش به آسانی بر زبان معرفت‌شناسان جاری نشود. دلایل بسیاری برای این امر وجود دارد. یکی آنکه انواع مختلفی از یقین وجود دارد که به راحتی نمی‌توان آنها را از هم باز شناخت. مورد دیگر آنکه رسیدن به آن یقینی که پاره‌ای از معرفت‌شناسان بدان اشاره دارند بسیار سخت است. دلیل سوم این است که دو بعد برای یقین وجود دارد، به یک باور می‌توان به صورت فردی در یک لحظه خاص یقین داشته باشد، یا می‌توان در مدت زمان طولانی‌تری در سیستمی از باورها بدان یقین داشت (Reed, 2022).

از سویی، پیروان شکاکیت بر این باورند که معرفت به طور کلی یا در زمینه‌ای مشخص

غیرممکن است. شکاکیتِ مدرن از دکارت نسب می‌برد و بر این فرض استوار است: برای آنکه گزاره‌ای دانسته شود، آن گزاره یا باید بدیهی (خود پیدا) باشد، یا بدیهی برای حواس باشد و یا گزاره‌های بدیهی به شکلی آشکار آن را تقویت و پشتیبانی کنند. در دیدگاه سنت‌های وابسته به دکارت و همچنین پاره‌ای از تجربه‌گرایان، گزاره‌های بدیهی گزاره‌هایی در بابِ نمودهای ذهنی‌اند که بناست از شک بدور باشند. شکاک در پی به چالش کشیدن گذرِ صحیح از چنین عباراتِ بدیهی به سمت گزاره‌هایی در باب اشیاء مستقل از ذهن است. حال اندیشمندان و فیلسوفان تلاش کرده‌اند پاسخ‌های اساسی بسیاری به این چالش بدهند. برای نمونه استقراگرایی (ارجاع به بهترین تبیین)، تحویل‌گروی (ایده آلیست یا پدیدارگرا)، فلسفه استعلایی، دفاع از فهم متعارف جی. ای. مور و دیدگاه ویتگنشتاین (گلاک، ۱۳۸۹، ص ۴۶۰).

پیشینه تحقیق

در باب مقایسه‌ی دو مفهوم «معرفت» و «یقین» در اندیشه دو فیلسوف برجسته معاصر یعنی ویتگنشتاین و مور، پیشتر کتاب یا مقاله‌ای مستقل نگاشته نشده است. بنابراین با عنوان این پژوهش، پیشینه‌ای نمی‌توان یافت.

تبیین مسئله

ویتگنشتاین^۱ با عبور از اندیشه‌ی خویش در «رساله‌ی منطقی-فلسفی»^۲، کتاب دوم خود یعنی «تحقیقات فلسفی»^۳ را با نكوهش دیدگاه پیشین خود و با نقل قولی از آگوستین قدیس^۴ آغاز می‌کند. این واکنش به سخن آگوستین در باب معنی در سراسر کتاب او سایه افکنده است. اما یادداشت‌های او در «در باب یقین»^۵ ماجرای دیگری دارد. اشاره به مقاله‌های مور در این کتاب، نقش نقل قول آگوستین در «تحقیقات فلسفی» را بازی

1. Wittgenstein
2. The Tractatus Logico-Philosophicus
3. Philosophical Investigations
4. Saint Augustine
5. On Certainty

می‌کند. ویتگنشتاین در همان بند نخست کتاب، به دیدگاه مور اشاره و سراسر این یادداشت‌ها نیز رنگ و بوی اندیشه‌ی مور را به خود گرفته است. اگر دلمشغولی اصلی ویتگنشتاین در «تحقیقات فلسفی» مسئله‌ی معنا و زبان بود، در کتاب «در باب یقین» او برای نخستین بار دیدگاهی معرفت‌شناسانه دارد و برخلاف دیگر آثارش به دنبال پاسخی مشخص است و رویکردی مسئله محور دارد. دغدغه‌ی اصلی او در این کتاب، مسئله‌ی معرفت، یقین و پاسخ به شکاکان است.

جی. ای. مور نیز در مقالات^۱ خود در این زمینه، به دنبال چیزی جز پاسخ به شکاکان و پرداختن به این معضل سنتی یعنی مسئله معرفت نبود. مور توجهی به رویکرد سنتی پیشینیان خود مانند دکارت یا کانت نداشت. کانت زمانی از مایه‌ی ننگِ فیلسوفان و فلسفه گفته بود و بر این باور بود که چگونه تا کنون هیچ کس نتوانسته دلیل و پاسخی درخور، برای وجود اشیاء خارج از ذهن به میان آورد. این ننگ و بی‌آبرویی شاید خاستگاه دلمشغولی ذهنی جی. ای. مور در سخنرانی‌ها و مقالاتش بوده است. مور خود را درگیر چالشی سنتی می‌دید و یقین داشت که از این آوردگاه سربلند بیرون آمده است. مور می‌گوید، کانت برای به دست دادن برهانی برای اثبات وجود چیزهای خارج از ما اهمیت بسیاری قائل بوده است، زیرا اگر آوردن چنین برهانی برایش اهمیت نداشت، بعید بود که عدم دست‌یابی به چنین چیزی را «بی‌آبرویی» قلمداد کند و همچنین به وضوح برمی‌آید که او آوردن چنین برهانی را از جمله وظایف فلسفه می‌دانست. اگر نیک به گفته کانت بنگریم تلویحا به این معنی است که کانت خود نتوانسته است برهان قانع‌کننده‌ای در زمینه مورد بحث بیاورد. اما در جمله‌ای، کانت صراحتا گفته است که در ویرایش دوم کتابش که در همان هنگام مشغول نوشتن پیشگفتار آن بوده است، «برهانی قوی» آورده است و افزوده که معتقد است که برهان او «تنها برهان ممکن» است. به باور او به هیچ‌رو معلوم نیست که برهان کانت و دیگر برهانها برای اثبات جهان خارج کامیاب بوده باشند (مور، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵). اما مور رویکرد دیگری دارد، شاه‌کلید مور برای باز نمودن این قفل قدیمی ایده‌ی «فهم

1. A Defence of Common Sense, 1925
Proof of an External World, 1939
Certainty, 1941

متعارف^۱ بود و از این رهگذر گزاره‌هایی یقینی را به زعم خود طرح می‌کند. بنابراین، نزاع اصلی میان دو فیلسوف در باب گزاره‌هایی است که مور پیش کشیده و از رهگذر آنها به دنبال اثبات جهان خارج است. گزاره‌هایی مانند: «این یک دست هست». ویتگنشتاین با یقینی بودن این گزاره‌ها هیچ مشکلی نداشت، او همچنین با پاسخ دادن به شکاکیت نیز همراه است، اشکال اصلی او به این نکته بود که مور ادعا می‌کرد، این دست از گزاره‌ها را «می‌دانیم». این ادعای «دانستن» بود که ویتگنشتاین با آن هم داستان نبود. مور تلاش می‌کرد با آوردن گزاره‌هایی «معرفتی» که «یقینی» اند و همچنین گفتن اینکه عبارت «می‌دانم» در باب آنها رواست، به اثبات جهان خارج، یعنی امری «وجود شناسانه» دست بیابد.

گزاره‌های «موری» و مسئله «دانستن» (بررسی دیدگاه مور)

پیش از هر چیز باید به خاستگاه ایده مور در باب مسئله معرفت و یقین پردازیم. در اندیشه فیلسوفانی چون هیوم، ما هیچگاه یارای آن نداریم که اطلاعاتی یقینی در باب جهان داشته باشیم. نظریه‌ای که هیوم آن را صورت‌بندی نمود، بعدتر در میان فیلسوفان جایگاه و پایگاه درخوری پیدا نمود. نظریه او در واقع شکل جدید و آبرومندانه‌ای از همان شکاکیت پیشین بود. او و پیروانش بر این باورند که ادعاهای معرفتی یکسره به شکل گزاره‌هایی در دو مقوله و به شکل جامع و مانع تقسیم‌بندی می‌شوند. بنابراین هیچ گزاره‌ای نمی‌تواند در زمره هر دو دسته باشد و از طرفی، آنها همه نمونه‌های معرفت را در بر می‌گیرند. باری، میان این گزاره‌های مختلف تمایزهایی نیز وجود دارد. پاره‌ای امور واقع را بیان می‌کنند و برخی دیگر ارتباط ایده‌ها با یکدیگر را نشان می‌دهند. کانت نیز دست به تمایز تحلیلی-تالیفی زد. کانت و هیوم هر دو میان گزاره‌های پیشینی و پسینی تمایز می‌نهادند. چنین مرسوم بود که همه گزاره‌های پیشینی (ضروری، تحلیلی، همانگویانه) که در یک طرف تمایز قرار می‌گیرند، خصوصیت معرفت‌شناسانه مهمی دارند که آنها را از گزاره‌های پسینی (ترکیبی، تجربی، امکانی) متفاوت می‌کند. ویژگی گزاره‌های پیشینی این است که می‌توان صادق بودن شان را بی هیچ ارجاعی به تجربه تعیین نمود.

تفطن به این تمایز میان گزاره‌ها، هیوم و پاره‌ای دیگر از فیلسوفان را بر آن داشت که بگویند، باری، گزاره‌های پسینی، یقینی نیستند و صدق این گزاره‌ها را می‌توان بر پایه تجربه‌های پیشین تشخیص داد و از آنجایی که این تجربه‌ها تنها بخشی از تجارب ما هستند و ممکن است بعدتر چیز دیگری مشخص شود، این تجربه‌ها قابل اعتماد نیستند. بنابراین این گزاره‌ها یقینی نیستند. اما گزاره‌های پیشینی یقینی‌اند. این یقینی بودن اقتضای آن دارد که در هر شرایطی معتبر باشند، به گونه‌ای که هیچ تجربه‌ای در آینده نتواند آنها را نقض کند و در نتیجه اشتباه در آنها راه ندارد. اما چنین یقینی چه چیزی برای ما به ارمغان می‌آورد؟ آیا اطلاعات جدیدی به ما می‌دهد یا تنها نتیجه روابطی خاص و معمولاً معطوف به تعریف‌های میان موضوع و محمول‌های گزاره‌ها است. بنابراین چنینی گزاره‌هایی تنها نکاتی در باب روابط مفهومی می‌گویند نه امور واقع. این نظریه هیوم و همفکرانش این نتیجه را در پی دارد که: تا آنجا که گزاره‌ای توصیفی در باب جهان خارج پیش می‌کشد، یقینی نیست و تا آنجایی یقینی‌اند که هیچ چیز تازه‌ای در باب جهان نمی‌گویند.

این صورت بندی جدید شکاکیت در قرن بیستم با دو هم‌اورد اساسی روبه‌رو شد. ایده‌های مور و کواین پیامدهای مهمی برای معرفت‌شناسی به بار آورد. مقاله کواین با عنوان «دو جزم تجربه‌گرایی»^۱ گفت و شنود بسیار به پا نمود. او استدلال کرد که تمایز میان دو گونه گزاره ترکیبی و تحلیلی در نوع نیست و در درجه است. باری، همه گزاره‌ها یکسره این امکان برایشان وجود دارد که اصلاح و یا انکار شوند و این بسته به کشف‌های جدید علم و دانسته‌های ما تغییر می‌کند. این گزاره‌ها تنها از جهت درجه قابلیتشان برای چنین تغییراتی تفاوت دارند. پیامد چنین تحلیلی انکار وجود یقین مطلق است، چرا که گزاره‌ای یقینی در تندباد حوادث بی‌گزند باقی خواهد ماند و دستخوش تغییر نمی‌شود (Stroll, 2013, p. 12). مور به گونه‌ای دیگر شکاکیت هیومی را به چالش کشید. او مانند کواین تمایز سنتی را رد نمی‌کرد. مور باور داشت که گونه‌ای تمایز میان گزاره‌های امکانی و ضروری، قابل دفاع است اما او در مقالات خود ادعای دیگری را رد کرد. این ادعا که نمی‌توان با یقین مطلق به صدق گزاره‌های امکانی معرفت داشت. ویتگنشتاین نیز

نکته مور را جالب می‌دانست اما نه یکسره درست.

مور معتقد است که ما به گزاره‌هایی مانند: «این یک دست است» معرفت داریم و آنها را می‌دانیم. شکاک مقابل مور، این فرض را پیش کشیده است که شاید هیچ یک از اشیاء پیرامون ما وجود نداشته باشند. مور در پی اطمینان بخشیدن است، اطمینان به اینکه ما به وجود دست خویش علم داریم:

«به نظر من چنین می‌رسد که عقیده‌ای که کانت اظهار کرده بر اینکه فقط یک برهان بر وجود چیزهای خارج از ما وجود دارد و آن هم برهانی است که خود او آورده، از حقیقت بسیار دور است و من می‌توانم شمار فراوانی از برهان‌های گوناگون بیاورم که هر کدام کاملاً قوی باشد و در بسیاری از زمانهای دیگر می‌توانسته‌ام برهان‌های بسیار دیگری بیاورم. برای نمونه اکنون می‌توانم ثابت کنم که دو دست انسان وجود دارد. چگونه؟ با اینکه دو دست خود را بالا ببرم و ضمن اینکه با دست راست اشاره‌ای می‌کنم بگویم که «این یک دست است» و سپس ضمن اینکه با دست چپ اشاره‌ای می‌کنم بیفزایم که «و این یک دست است.» و اگر با این کار به خودی خود وجود چیزهای خارج را ثابت کرده باشم همه خواهید دید که می‌توانم این کار را به چندین و چند راه دیگر نیز انجام دهم.» (مور، ۱۳۸۲، ص ۱۴۲).

مور که خود می‌دانست پس از طرح این نکته، مورد انتقاد منتقدین قرار گرفته و به نحوه اثبات او اشکال‌های بسیار می‌شود، ادامه می‌دهد:

«اما آیا هم اکنون ثابت کردم که در آن لحظه دو دست انسان وجود داشت؟ به اصرار می‌گویم که ثابت کردم و برهانی که آوردم کاملاً قوی بود و شاید محال باشد برای هر چیز دیگری برهانی از این بهتر و قویتر آورد» (مور، ۱۳۸۲، ص ۱۴۲).

اما آیا برهان مور برای اثبات جهان خارج از پاره‌ای شروط اصلی استدلال پیروی می‌کند، به بیان دیگر، آیا سه شرط زیر را دارد:

الف) مقدمه‌ای که از آن در مسیر استدلال بهره می‌برد، غیر از نتیجه‌ای باشد که می‌آورد.

ب) مقدمه‌ای که آورده چیزی باشد که به آن علم داشته است نه اینکه تنها به آن معتقد باشد.

ج) نتیجه واقعا از مقدمه حاصل شده باشد.

مور ادعا دارد که این سه شرط یکسره در مسیر برهان او رعایت شده است و می‌گوید، مقدمه‌ای که از آن بهره بردم به قطع و یقین غیر از نتیجه بود، چرا که نتیجه تنها این بود که «دو دست انسان در این لحظه وجود دارد» اما مقدمه چیزی بود بسیار مشخص تر و روشن تر

از این امر یعنی آنچه که با نشان دادن دستم و پاره‌ای اشاره‌های دیگر و گفتن «این یک دست است، و این یک دست دیگر است» بیان کردم. همچنین آشکار است که مقدمه و نتیجه از یکدیگر متمایزاند، زیرا پرواضح است که نتیجه ممکن بود صادق باشد ولو آنکه مقدمه کاذب باشد. از سویی، یقیناً در لحظه گفتن آن عبارات، به آنچه با ترکیب پاره‌ای اشاره‌ها و گفتن «این یک دست است و این یک دست دیگر» بیان کردم علم داشتم. اگر بر این علم من خدشه کنید، دیگر حتی می‌توان گفت که من علم بر این ندارم که اینجا ایستاده‌ام و حرف می‌زنم. نکته دیگر اینکه مسلم است که نتیجه از مقدمه حاصل شده است. این امر به همان اندازه مسلم است که اگر اکنون این یک دست باشد و این یک دست دیگر، نتیجه می‌شود که اکنون دو دست وجود دارد. بنابراین برهان من برای وجود چیزهای خارج از ما شروط لازم برای یک برهان قوی را داراست (مور، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳).

مور معتقد است مانند «این یک دست است و...»، گزاره‌های بسیاری وجود دارند که می‌توان آنها را دانست و بدان‌ها یقین داشت. در اینجا گو اینکه مور ادعای دکارت در تاملات را به دیده نقد می‌نگرد، این نکته که هرچند آدمی می‌تواند درباره وجود خویش به مثابه «چیز اندیشنده»، هرگاه که به آن فکر کند، یقین داشته باشد، اما می‌توان به درستی تردید داشت که آیا وی دست و بدن دارد. در اندیشه‌ی «فهم متعارف» مور چنین تردیدهایی را به سادگی می‌توان رد نمود. اثبات اینکه دست‌ها وجود دارند، تنها با نشان دادن آنها صورت می‌گیرد (گریلینگ، ۱۳۹۴، ص ۱۵۴).

جهان خارج در اندیشه مور

مور به دنبال آن بود که با توجه به شرایط فلسفه در دوران خویش، دست به دفاعی مقتدرانه از استقلال فلسفه بزند. در قرن بیستم جریان‌های علم‌گرایی، نسبی‌گرایی و عمل‌گرایی ظهور و بروزی بسیار داشت، برای نمونه معرفت‌شناسی طبیعی شده کواین سودای آن داشت که فلسفه ذاتاً همان امتداد علم است. اما به باور مور جایگاه فلسفه چیزی دیگر است، فلسفه یارای آن دارد که توصیفی صادق و یگانه از جهان به دست دهد. دیدگاه مبتنی بر «فهم متعارف» مور همین ایده را در باب جهان پیش می‌کشد. با توجه به فهم عرفی

ما از جهان، نه تنها هر نکته‌ای که علم تجربی در باب واقعیت به ما می‌دهد، یکسره متفاوت است، بلکه افزون بر آن یافته‌های هیچ رشته و رشته‌ای، چه علمی و چه غیر علمی نمی‌توانند باعث تجدید نظر در آن شوند. در اندیشه مور در باب جهان خارج، چشم اندازهای پیشا علمی و پیشا فنی‌ای که همه آدمیان در آن شریک هستند، عمیق تر و ابتدایی تر و از نظر مفهومی مقدم بر تفسیرهای پالوده شده‌ای از واقعیت است که علم تجربی به بار می‌آورد. نتیجه مهم مور از این دیدگاه این است که پس هر دستاورد و کشف علمی باید با دیدگاه فهم متعارف سازگار باشد.

استرول نیز بر این عقیده است که جهانی که مور برای مخاطب خویش می‌سازد نسبت به دیدگاه بسیاری دیگر از فیلسوفان و معرفت‌شناسان آشنا و متقاعد کننده تر است. برای بهتر فهمیدن دیدگاه فهم متعارف مور در باب جهان به نمونه‌های او توجه کنیم: «اکنون زمین وجود دارد و از مدت‌ها پیش وجود داشته است». باری، هر شخصی می‌داند که چنین گزاره‌ای صادق است، اما باید توجه داشت که این گزاره متعلق به علوم تجربی و یا هیچ یک از علوم دیگر نیست. همچنین این گزاره یک فرض نیست که ممکن باید بعدتر کاذب بودنش تعیین شود. بنابراین این گزاره و گزاره‌هایی مانند آن را نمی‌توان به شکلی معقول و بر پایه یک نظریه علمی انکار نمود. مور فهرستی نامحدود از چنین گزاره‌هایی در اختیار دارد (Stroll, 2013, p. 121).

گزاره‌های «موری» و مسئله‌ی «دانستن» (بررسی دیدگاه وینگشتاین)

نورمن مالکم^۱ شاگرد وینگشتاین چند سال پیش از نوشته شدن «در باب یقین»، مجموعه مقالاتی با عنوان «فلسفه جی. ای. مور» می‌نویسد. در این مجموعه، مقاله‌ای مهم با نام «مور و زبان روزمره»^۲ وجود دارد. مالکم بر این باور است که دفاع مشهور مور در باب فهم متعارف و عرفی درباره‌ی جهان، در حقیقت دفاع از زبان عادی در برابر استفاده از شیوه‌های فنی و تناقض آمیز فلسفی از زبان است. او می‌گوید، نقش مهم و جریان‌ساز مور این است که او نخستین فیلسوفی است که احساس کرد هر جمله فلسفی که از زبان عادی

1. Norman Malcolm
2. Moore and ordinary language

پیروی نکند، کاذب است و پیوسته از زبان روزمره در برابر کسانی که با ابزار فلسفی از آن پیروی نمی‌کنند دفاع می‌کرد. با این همه مالکم چندین سال بعد دیدگاه خویش را تغییر داد و نکته‌ای جدید در باب اندیشه‌ی مور عنوان نمود. به عقیده‌ی مالکم، مور نیز در سه مقاله‌ی اصلی خود، یعنی «اثبات جهان خارج»، «دفاع از فهم متعارف» و «یقین»^۱ عبارت‌های «می‌دانم»، «به یقین می‌دانم»، «یقینی است» و «دلیلی قاطع دارم که» را به درستی به کار نبرده است (Stroll, 2013, p. 122). ویتگنشتاین در باب این سخنان شاگرد خود تامل نمود و نرم نرمک بنای نوشتن یادداشت‌هایی کرد که امروزه با عنوان «در باب یقین» در دسترس است. او در همان ابتدا و در فقره ششم یادداشت‌های خود به مور اشاره می‌کند و می‌نویسد: «آیا کسی می‌تواند (همچون مور) آنچه را می‌داند، برشمرد؟ به گمانم، همینطور بی‌درنگ نه. چون در غیر این صورت عبارت «من می‌دانم» غلط به کار می‌رود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، فقره ۱۵۰).^۲

ویتگنشتاین با مور هم عقیده بود که «گزاره‌های موری» ویژگی‌های خاص خود را دارند و از دیگر گزاره‌ها متمایزاند، او همچنین با پاسخ دادن به ادعاهای شکاکان نیز با مور همفکر است اما بر این باور است که هم مور و هم دکارت و هم بسیاری دیگر از فیلسوفان در اندیشیدن به این مسئله دچار خطا هستند. ادعای کلی ویتگنشتاین این است که: آنجا که شک بی‌معناست، ادعای معرفت و دانستن نیز معنایی ندارد. حال از آنجایی که در بیشتر شرایط به جز موارد اندک، پرسش از اینکه آیا شخصی دست دارد یا خیر، به شکل معقولی طرح نمی‌شود، بنابراین گفتن «می‌دانم که دست دارم» کاربردی نادرست از واژه «دانستن» است و شخص بازی زبانی^۳ این واژه را نشناخته و رعایت نمی‌کند. به فقره زیر از در باب

1. A Defence of Common Sense, 1925
Proof of an External World, 1939
Certainty, 1941

۲. از این پس برای راحتی در ارجاع دادن، تنها به ذکر شماره فقره کتاب «در باب یقین» بسنده می‌کنیم.

3. Language Games:

منظور ویتگنشتاین از اصطلاح «بازی» آنچه که ما به‌طور معمول مراد می‌کنیم، نیست. در اندیشه او کاربرد زبان، کنشی است که قاعده‌های خاص خود را می‌طلبد و این قواعد در زمینه‌های مختلف با یکدیگر تفاوت دارند. بازی زبانی در نگاه فیلسوف اتریشی عبارت است از کلی که تشکیل شده از زبان و افعالی است که زبان با آنها درهم تنیده. بر این اساس، واژه‌ها همچون مهره‌های شطرنج هستند و معنای یک مهره عبارت است از نقشی که در بازی دارد. (Wittgenstein, 1998, p.65)

یقین ویتگنشتاین توجه کنید:

«این امر که من واژه «دست» و تمامی دیگر واژه هایم را بدون دغدغه به کار می‌برم... نشان می‌دهد که فقدان شک جزو سرشت بازی زبانی است و سوال «چگونه می‌دانم...» بازی زبانی را به تعویق می‌اندازد یا ملغی می‌کند» (۳۷۰).

بنابراین شک در باب «دست داشتن» کسی، جز در موارد بسیار اندک (برای نمونه در جبهه جنگ و زیر آتش دشمن) در یک بازی زبانی هیچ معنایی ندارد و حتی خود یک بازی زبانی را نیز به عنوان یک کل نمی‌توان مورد شک قرار داد. ادعای مور در باب داستان خود و گسترش آن به هر ادعایی در باب امور واقع موضوعات درستی برای شک کردن نیستند. زیر آنها چهارچوب مرجع رویه‌های زندگی ما هستند. گفت‌وشنوده‌های ما، معنای خود را از دیگر رفتار، اعمال و رویه‌های زندگی ما می‌گیرد (۲۲۹). این زندگی است که به من نشان می‌دهد «می‌دانم» یا «یقین دارم» که در آنجا یک صندلی یا در است (۷). بنابراین به باور ویتگنشتاین: «مور رویکردی اشتباه دارد، چراکه مور آنچه را ادعا می‌کند می‌داند، نمی‌داند، ولی برای او محرز است، چنانکه برای من هم محرز تلقی کردن آن، جزو روش شک و تحقیق ماست» (۱۵۰). وقتی مور می‌گوید فلان چیز را می‌داند، در واقع گزاره‌هایی صرفاً تجربی را بر می‌شمارد که ما بدون آزمون ویژه‌ای تصدیق‌شان می‌کنیم، یعنی گزاره‌هایی که نقش منطقی خاصی در نظام گزاره‌های تجربی ما بازی می‌کنند (۱۳۶). به باور ویتگنشتاین اگر کسی چیزی را «می‌داند» در این صورت باید بتواند به پرسش «چگونه می‌دانی؟» پاسخ دهد (۲۴۳، ۵۵۰). این جواب متقاعدکننده در گزاره‌های موری وجود ندارند.

ویتگنشتاین از نکاتی که پیشتر آمد نتیجه می‌گیرد گزاره‌هایی که مور طرح کرده، اساساً معرفت نیستند اما در همین حال از نقش ویژه این گزاره‌ها در نظام معرفتی ما غافل نیست. اگر بناست شک یا پرسش‌های مان جایگاه و پایگاهی معرفتی داشته باشند باید این گونه گزاره‌های موری، یقینی انگاشته شوند. این همان سویه ایجابی‌ای است که ویتگنشتاین در برابر گزاره‌های موری قائل است. او نام جدیدی بر این گزاره‌ها می‌نهد و به نمونه‌های

مور، گزاره‌های جدیدی نیز می‌افزاید. تعبیر و اصطلاح «گزاره‌های لولایی»^۱ که در حال سالهای اخیر نقش مهمی در ادبیات ویتگنشتاین پژوهان پیدا کرده است، خاستگاه اش این بحث است. او بر این باور است که سؤال‌هایی که مطرح می‌کنیم و شک‌های ما بر این امر متکی‌اند که برخی گزاره‌ها از شک مستثنی هستند، گویی لولاهایی هستند که سؤال‌ها و شک‌های ما بر گرد آنها می‌چرخند (۳۴۱). گزاره‌های لولایی یا بنیان‌های معرفت از یک مقوله‌اند و خود معرفت از مقوله‌ای دیگر. آنچه یقینی است با آنچه دانستنی است تفاوت دارد. معرفت و یقین به مقولات مختلفی تعلق دارند. آنها دو «وضع ذهنی» مثل «حدس زدن» و «مطمئن بودن» نیستند... آنچه حال محل توجه ماست مطمئن بودن نیست، بلکه معرفت است (۳۰۸). این نکته یعنی تمایز میان «معرفت»، «دانستن» و مبانی آن (گزاره‌های لولایی) از مهم‌ترین ایده‌های معرفت‌شناختی ویتگنشتاین است.

برخلاف مور ویتگنشتاین بر این باور اصرار دارد که این گزاره‌ها «دانستنی» نیستند. آنها گزاره‌هایی‌اند که بی دلیل هستند. اگر چنین گزاره‌هایی نباشند که بتوان در باب آنها گفت: «امکان ندارد در این باره اشتباه کنم» دیگر مجال برای داوری کردن و صادق یا کاذب خواندن وجود ندارد. این گزاره‌ها یقینی‌اند و امکان شک در آنها وجود ندارد اما گفتن دانستن نیز در مورد آنها کاربردی غلط است. همچنین ویتگنشتاین نمونه‌های گوناگونی را با بهره گرفتن از رفتار و حالت کودکان می‌آورد و در پی تاکید بر این نکته است که کودکان در مراحل یادگیری خود یقین‌هایی از تبار کنش و عمل به چنگ می‌آورند نه گزاره‌هایی از جنس معرفت. این گزاره‌ها که یقین به ارمغان می‌آورند با معرفت تفاوت دارند و مبنای آن معرفت هستند (۴۷۶ و ۴۹ و ۱۱۰). گزاره‌های لولایی با عمل و رفتار ما ارتباط دارند. ویتگنشتاین هنگامی که از نحوه عمل و شکلی زندگی سخن می‌گوید و آن را مبنای باورهای ما بر می‌شمارد، به شاخصه‌هایی توجه دارد که نظام معرفتی ما را می‌سازند. در اندیشه ویتگنشتاین این گزاره‌ها در یک نظام کامل از گزاره‌ها قرار داشته و با یکدیگر همبستگی دارند (۱۰۲ و ۱۴۱). این مجموعه از گزاره‌ها به شکلی به هم پیوسته‌اند که همدیگر را تایید می‌کنند (۲۲۵). او می‌گوید، کودک باور کردن

1. Hinge propositions

انبوهی از چیزها را می‌آموزد. یعنی عمل کردن برای نمونه مطابق این باورها را می‌آموزد. کم کم نظامی از باورها شکل می‌گیرد و در آن برخی چیزها به نحو تزلزل ناپذیر ثابت‌اند و برخی کمابیش در حرکت. آنچه ثابت است، به این علت نیست که فی‌نفسه روشن یا بدیهی است، بلکه آنچه در اطرافش قرار دارد آن را ثابت نگه می‌دارد (۱۴۴). آنچه من سخت پایبند آنم، یک گزاره‌نیست، بلکه شبکه‌ای از گزاره‌هاست (۲۲۵).

تحلیل و بررسی

۱. مقایسه کاربردهای غیر رایج گزاره‌های موری در زبان معمولی و کاربردهای غیر رایج گزاره‌های دینی و مانند آن

ویتگنشتاین نمونه‌های دیگری به «گزاره‌های موری» یا همان «گزاره‌های لولایی» خود می‌افزاید. برای نمونه: «زمین سالها قبل از تولدش وجود داشته است»، «خودروها از زمین نمی‌رویند»، «من از فلان شهر آمده‌ام»، «برای ماه‌ها در این مکان زندگی کرده‌ام»، «من اکنون در انگلستان هستم»، «هیچگاه در گینه بیسائو نبودم» و گزاره‌هایی مانند این موارد (67, 70, 552-3, 421, 269, 419, 111, 79, 288).

ویتگنشتاین واژه «می‌دانم» را به مواردی اختصاص می‌دهد که در آنها این عبارت در تبادل زبان معمولی به کار می‌رود (۲۶۰). بنابراین و با توجه به این نکته، اینکه «من دو دست دارم» یا «اکنون به روی این صندلی نشسته‌ام»، در زمره این کاربرد «می‌دانم» نیستند. او می‌گوید: «من با فیلسوفی در حیاط نشسته‌ام، او با اشاره به درختی در نزدیکی مان، به تکرار می‌گوید که این درخت است. شخص سومی وارد می‌شود و این را می‌شنود، به او می‌گویم: این آدم دیوانه نیست، ما فقط در حال فلسفه‌ورزی هستیم» (۴۶۷).

روشن است که در نظر ویتگنشتاین چنین کاربردی، کاربرد یک عبارت در کاربست و تعاملات زبان معمولی نیست. حال می‌توان پرسید که اگرچه این نوع کاربست واژه‌ها، استعمالی در عرف زبان میان مردم عادی نیست و گفتن «این یک درخت است» یک کاربرد فلسفی است، اما آیا چنین کاربردهایی یکسره تهی از معرفت‌اند و هیچ معنایی برای چنین جملاتی در سپهر معرفت وجود ندارد؟ مگر نه اینکه ویتگنشتاین خود در بحث باورهای دینی اعتقاد داشت که نباید آنها را با دیگر باورهای روزمره و عادی مقایسه نمود.

او بر این باور بود که میان گزاره‌های دینی و گزاره‌های دیگر تفاوت بسیاری وجود دارد و نباید آنها را با هم مقایسه نمود. اما در آنجا هیچگاه سخنی از بی‌معنایی یا باور نبودن گزاره‌های دینی به میان نیاورد. بنابراین ظاهراً تناقضی وجود دارد. اگر کسی بگوید از آنجایی که دین یک شکل زندگی^۱ است و بازی زبانی خود را دارد، گزاره‌هایش نیز قابل مقایسه با موارد دیگر نیست، به او می‌گوییم مگر فلسفه ورزی بازی زبانی خود را ندارد؟ چرا کاربرد نقل قول پیش و این که کسی در مقام فلسفه ورزی و بازی زبان فلسفه بگوید «این یک درخت» است صحیح نیست و معرفتی به ما نمی‌دهد؟ برای ویتگنشتاین کاربردهای غیر رایج در بحث‌های عرفانی، زیبایی‌شناسی و مانند اینها هیچ اشکالی ندارد و هیچگاه چنین گزاره‌هایی را تافته جدا بافته مانند گزاره‌های موری نمی‌داند.

۲. پشتیبانی شواهد از گزاره‌ها

برخی از شارحان ویتگنشتاین بر این باورند که ویتگنشتاین در مسیر تحلیل خود شروطی برای دانستن را طرح می‌کند، برای نمونه موراوز^۲ به این مسئله اشاره دارد و معتقد است در اندیشه ویتگنشتاین اینکه شخص چیزی را می‌داند یا نه به شواهد بستگی دارد، اینکه شواهد از شخص پشتیبانی می‌کنند یا مخالفت. در مواردی که امکان وجود چنین شواهدی نیست، موضوع نیز نمی‌تواند یارای آن را داشته باشد که شخص «می‌داند» را برای آن به کار برد (Morawetz, 1978, P. 93). اما به نظر نکته‌ای که یاد شد آنچنان بهره‌ای از دقت ندارد، برای نمونه من می‌دانم که «جنگ‌های صلیبی در فلان تاریخ رخ داده» اما نمی‌توانم بگویم چگونه این را می‌دانم. من می‌دانم که «در کودکی‌ام از تخت جمشید و شهر شیراز دیدن کرده‌ام» اما اکنون شواهدی ندارد که به پشتیبانی‌ام برآید. بنابراین نمونه‌های اینچنینی بسیار

1. Form of life:

شکل زندگی، از مفاهیم مهم در اندیشه ویتگنشتاین است تا جایی که که پیتر وینچ شاگرد و شارح او بر این باور است که این استعاره انقلابی مهم در فلسفه است. (Winch, 1995, P.40) منظور از این اصطلاح این است که سخن گفتن بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک شکل زندگی است (Glock, 1996, P.120). معنای لفظ پیشینه‌ای دارد مبتنی بر کارکرد لفظ در یک شکل زندگی (stiver, 1997, P. 62).

2. Morawetz

است و چنین نیست که این تحلیل از معرفت در اندیشه ویتگشتاین درست باشد.

۳. تفاوت دیدگاه ویتگشتاین با همه نظام‌های معرفتی پیشین

همانگونه که دیدیم، دیدگاه ویتگشتاین در باب مفهوم معرفت و مبانی آن با دیدگاه‌های سنتی که فیلسوفان، چه عقل‌گرا و چه تجربه‌گرا ارائه کرده‌اند، تفاوت دارد. او نه مانند دکارت است که معرفت را سراسر بر پایه چند حقیقت بدیهی ترسیم نماید که دیگر حقایق می‌توانند از طریق استدلال قیاسی از آنها استنتاج شوند و نه مانند تجربه‌گرایان است که مبنا و اساس معرفت را متشکل از تجربه حسی بدانند.

ویتگشتاین بر این باور است که در بنیادهای باورهای با دلیل‌ما، در واقع باورهایی وجود دارند که هیچ دلیلی ندارند (۲۵۲). چنین نیست که گزاره‌های لولایی ویتگشتاین بسان باورهایی باشد که نقطه آغاز دیگر باورها باشد. نمی‌توان گفت که این گزاره‌ها معرفت‌هایی اند که پیش از معرفت‌های دیگر واقع می‌شوند. درست به همین دلیل است که می‌گوییم دیدگاه او یکسره با دیگر معرفت‌شناسان تفاوت دارد. او در این باب به نکته‌ای مهم توجه می‌دهد و آن اینکه «بار این دیوارهای مبنایی بر دوش کل بناست» (۱۰۵). به این معنا که این کل نظام باورهای ما است که توجیه‌کننده این باورها است. برای نمونه کودکان نمی‌آموزند که «زمین دیر زمانی است که وجود داشته است». به باور ویتگشتاین به هیچ‌رو چنین پرسشی مطرح نمی‌شود. کودک چنین نتیجه‌ای را همراه با آنچه در مقام عمل می‌آموزد، یکسره می‌پذیرد (۱۴۳). نظام معرفتی ویتگشتاین چنین نیست که بگوییم یک مجموعه گزاره‌های یقینی پایه و مبنایی وجود دارند و حال بیاییم دیگر باورهایمان را بر اساس آن گزاره‌ها شکل دهیم. او به صراحت اشاره می‌کند زمانی که ما در وهله نخست شروع به باور چیزها می‌کنیم، آن چیز یک گزاره واحد نیست، بلکه نظامی از گزاره‌هاست (۱۴۰). در حالی که ما مثلاً در دکارت می‌بینیم که او بر این باور است که یقین به گزاره «می‌اندیشم پس هستم» می‌تواند پایه‌ای برای ساختن بنای معرفت باشد.

گزاره‌های لولایی ویتگشتاین که نقشی اساسی در شناختن نظام معرفتی او دارند، برخلاف مبانی دیگر نظام‌های معرفتی، انواع بسیار مختلفی دارد. پاره‌ای از این گزاره‌ها

شخصی‌اند مانند «من دو دست دارم»، «اسم من ... است». برخی از آنها هموار ثابت‌اند و برخی نیز متغیراند. ویتگنشتاین خود به این نکته مهم اذعان دارد که این گزاره‌ها متغیراند و در یک سطح از استواری نیستند. او می‌گوید می‌شود تصور کرد که گزاره‌هایی با شکل گزاره‌های تجربی صلب باشند و کار مجرای گزاره‌های تجربی غیر صلب و سیال را انجام دهند؛ و این نسبت با زمان تغییر کند، به این صورت که گزاره‌های سیال، صلب شوند و گزاره‌های صلب، سیال (۹۶). ویتگنشتاین خود یکی از این نمونه‌های متغیر را حتی بکار برده است. او گزاره «انسان هیچگاه بر روی ماه نرفته است» را به کار برده حال آنکه سالها بعد این گزاره تغییر می‌کند. او می‌گوید، آری، بخشی از ساحل آن رودخانه از صخره سختی است که در معرض هیچ تغییری نیست یا در معرض تغییری نامحسوس است، و بخشی دیگر از شن و ماسه‌ای که اینجا و آنجا شسته و ته نشین (۹۹). او تشبیهی جالب از گزاره‌های لولایی به دست می‌دهد. ساحل و بستر رودخانه آن اندازه استوار هستند که به سادگی دستخوش تغییر نشوند. اما این امکان نیز وجود دارد که با گذر زمان تغییراتی بکنند. برخی دیگر از این گزاره‌ها فراتاریخی‌اند. این گزاره‌ها برای هر شخص عاقلی محکم و محرز هستند. مانند «زمین برای مدت زمانی طولانی وجود داشته است»، «گربه‌ها از درختان نمی‌رویند» همچنین، برخی از نویسندگان که به ارزیابی «در باب یقین» پرداخته‌اند، با بررسی نکاتی که ویتگنشتاین در این کتاب آورده، آبخورهای گوناگونی برای این گزاره‌های لولایی دست و پا نموده‌اند. برای نمونه در برخی موارد گزاره‌ها طبیعی‌اند (۴۷۵ و ۵۵۹) و در مواردی دیگر گزاره‌ها اکتسابی‌اند^۱ (Moyal – Sharrock, 2004, P. 104).

۴. بی‌معیار بودن ایده ویتگنشتاین

ویتگنشتاین با نقد دیدگاه مور در باب گزاره‌های مورد نظر، ایده گزاره‌های لولایی خود را طرح نمود و بر این اندیشه اصرار ورزید که این گزاره‌ها یقین‌هایی‌اند که مبنای معرفت‌اند و با خود معرفت تفاوت دارند. با دقت به یادداشت‌های او در کتاب «در باب یقین» می‌توان انواع گوناگون ویژگی‌هایی را یافت که او برای این گزاره‌ها به میان می‌آورد. ویتگنشتاین

1. Hinges are natural or acquired

سخنی از معیار این گونه گزاره‌های لولایی نگفته و تنها نمونه‌های پر شماری طرح می‌کند. تنوع این گزاره‌ها بسیار است. ویژگی‌هایی که ویتگشتان برای گزاره‌های لولایی بر می‌شمرد چنین نیست که ذاتی و مشترک میان تمامی گزاره‌های لولایی باشد. این بی‌معناری و آشفتگی‌ها در انواع مختلف گزاره‌ها بسیاری از ویتگشتان پژوهان را بر آن داشته تا از «در باب یقین» و گزاره‌های لولایی ویتگشتان خوانش‌های مختلفی به دست دهند. تفسیرهای درمانی^۱، پاره‌ای تفاسیر معرفتی^۲، برخی تفسیرهای طبیعت‌گرایانه^۳ و تفسیرهای چهارچوبی بخشی از این رویکردها است^۴ (Coliva, 2017, P. 10-14).

نتیجه‌گیری

از آنچه پیشتر آمد، می‌توان نکات زیر را به عنوان نتیجه در نظر گرفت:

۱. مور بر این باور است که ما به گزاره‌هایی مانند: «این یک دست است»، معرفت داشته و آنها را «می‌دانیم». شکاک مقابل مور، فرض می‌کند شاید هیچ یک از اشیاء پیرامون ما وجود نداشته باشند. مور در پی اطمینان بخشیدن است، اطمینان به اینکه ما به وجود دست خویش علم داریم. جهانی که مور برای مخاطب خویش می‌سازد نسبت به دیدگاه بسیاری دیگر از فیلسوفان و معرفت‌شناسان آشنا و متقاعد کننده‌تر است.
۲. ویتگشتان با مور هم عقیده بود که «گزاره‌های موری» ویژگی‌های متفاوتی دارند، او همچنین با پاسخ دادن به ادعاهای شکاکان نیز با مور همفکر است اما بر این باور است که هم مور و هم دکارت و هم بسیاری دیگر از فیلسوفان در اندیشیدن به این مسئله دچار خطا هستند. ادعای کلی ویتگشتان این است که: آنجا که شک بی‌معناست، ادعای

-
1. Therapeutic
 2. Epistemic
 3. Naturalist
 4. Framework

۵. کسانی مانند کولیوا و مویال-شاروک در این زمینه آثار بسیار سودمند و مهمی دارند. بنگرید به:

- Coliva, A (2015)
Coliva and Moyal-Sharrock (2017)
Moyal-Sharrock, D (2004)
Moyal-Sharrock, D (2021)
Moyal-Sharrock, D (2016)
Moyal-Sharrock and Brenner (2005)
Pritchard, D (2017)

معرفت و دانستن نیز معنایی ندارد. حال از آنجایی که در بیشتر شرایط به جز موارد اندک، پرسش از اینکه آیا شخصی دست دارد یا خیر، به شکل معقولی طرح نمی‌شود، بنابراین گفتن «می‌دانم که دست دارم» کاربردی نادرست از واژه «دانستن» است.

۳. ویتگنشتاین معتقد است گزاره‌هایی که مور طرح کرده، اساساً معرفت نیستند اما در همین حال از نقش ویژه این گزاره‌ها در نظام معرفتی ما غافل نیست. اگر بناست شک یا پرسش‌های مان جایگاه و پایگاهی معرفتی داشته باشند باید این گونه گزاره‌های موری، یقینی انگاشته شوند. این همان سویه ایجابی‌ای است که ویتگنشتاین در برابر گزاره‌های موری قائل است. او نام جدیدی بر این گزاره‌ها می‌نهد و به نمونه‌های مور، گزاره‌های جدیدی نیز می‌افزاید. تعبیر و اصطلاح «گزاره‌های لولایی». سؤال‌هایی که مطرح می‌کنیم و شک‌های ما بر این امر متکی‌اند که برخی گزاره‌ها از شک مستثنی هستند، گویی لولاهایی هستند که سؤال‌ها و شک‌های ما بر گرد آنها می‌چرخند. گزاره‌های لولایی یا بنیان‌های معرفت از یک مقوله‌اند و خود معرفت از مقوله‌ای دیگر. آنچه یقینی است با آنچه دانستنی است تفاوت دارد. معرفت و یقین به مقولات مختلفی تعلق دارند.

۴. رویکرد ویتگنشتاین در باب مفهوم «یقین و معرفت» و مبانی آن با دیدگاه‌های سستی فیلسوفان، متفاوت است. ویتگنشتاین بر این باور است که در بنیادهای باورهای ما، در واقع باورهایی وجود دارند که هیچ دلیلی ندارند. چنین نیست که گزاره‌های لولایی ویتگنشتاین بسان باورهایی باشد که نقطه آغاز دیگر باورها باشد. این کل نظام باورهای ما است که توجیه‌کننده این باورها است. گزاره‌های لولایی ویتگنشتاین که نقشی اساسی در شناختن نظام معرفتی ما دارند، برخلاف مبانی دیگر نظام‌های معرفتی، انواع بسیار مختلفی دارند.

منابع

- گرایلینگ، ای. سی (۱۳۹۴). *وینگشتاین*. ترجمه ابوالفضل حقیری. تهران: نشر حکمت.
- گلاک، هانس یوهان (۱۳۸۹). *فرهنگ اصطلاحات وینگشتاین*. ترجمه همایون کاکاسلطان. تهران: انتشارات گام نو.
- مور، جورج ادوارد (۱۳۸۲). *برهان عالم خارج*. ترجمه منوچهر بدیعی، ارغنون، شماره ۸ و ۷، ۱۲۳-۱۴۷.
- وینگشتاین، لودویگ (۱۳۸۷) *در باب یقین*. ترجمه مالک حسینی. تهران: انتشارات هرمس.
- Coliva, A and Moyal-Sharrock, D (2017). *Hinge Epistemology*, Brill Academic Pub.
- Coliva, A (2015). *Extended Rationality: A Hinge Epistemology*, Palgrave Macmillan.
- Moyal-Sharrock, D and William H. Brenner (2005). *Readings of Wittgenstein's On Certainty*, Palgrave Macmillan.
- Moore, G, E (1925). *A Defence of Common Sense*, in J. H. Muirhead (ed.) *Contemporary British Philosophy*, Allen and Unwin, London: P. 193-223.
- Moore, G, E (1939). *Proof of an External World*, *Proceedings of the British Academy*, No: 25, P. 273-300.
- Moore, G, E (1941). *Certainty*, in *Philosophical Papers*. P. 226-251.
- Morawetz, T (1978). *Wittgenstein and Knowledge*, The University of Massachusetts.
- Moyal-Sharrock, D (2004). *Understanding Wittgenstein's On Certainty*. New York: Palgrave Macmillan.
- Moyal-Sharrock, D (2016). *The Third Wittgenstein The Post-Investigations Works*, Routledge.
- Moyal-Sharrock, D (2021). *Certainty in Action, Wittgenstein on Language, Mind and Epistemology*, Bloomsbury Publishing Plc.
- Stroll, A (2013). *Wittgenstein*. Oneworld Publications.
- Glock, Hans-Johann (1996). *A Wittgenstein Dictionary*, Wiley-Blackwell; 1st edition.
- Stiver, D (1997). *The philosophy of religious language*, Oxford, London.
- Winch, P (1995). *The Idea of a Social Science*, 2nd edition, London: Routledge.
- Pritchard, D (2017) . *Wittgenstein on Skepticism* in: *Blackwell Companion to Wittgenstein*, (eds) H.-J. Glock & J. Hyman. Oxford, Wiley Blackwell, P. 563 -75.
- Wittgenstein, L (1998). *Philosophical investigation*, Blackwell.

